

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنه على أعدائهم أجمعين

قال امام الصادق عليه السّلام به عنوان بصرى

: أن لا يرى العبد لنفسه خولّه الله ملكاً لأنّ

العبيد لا يكون لهم ملك يرون المال مال الله يضعونه

حيث أمرهم الله به، و لا يدبر العبد لنفسه تدبيراً.

بنده از خودش تدبیری در امور خود ندارد.

راجع به این فقره عرض شد در سه مقطع و در سه

موقف ما می توانیم برای اشتغال انسان در حیات دنیا

اهمیت قائل بشویم، یکی در مسائل اجتماعی، دوّم

در اشتغال به حقوق کسبی و سوّم در مسائل  
خصوصی و شخصی، راجع به مسأله اجتماعی  
عرض شد این مسأله به دو قسم تقسیم می‌شود یکی  
به مسائل حکومتی که مبانی حکومت انبیاء در  
جلسات گذشته عرض شد. که تمام این مسائل  
حکومت و قوانین حکومت در حکومت انبیاء و  
اولیاء الهی بر اساس مسأله توحید است و ارزش و  
میزان در برتری و ترجیح، به قرب به این حقیقت  
عالی بلکه والاترین حقیقت برمی‌گردد. همین مسأله  
راجع به اشتغال انسان در امور دنیا به همان کیفیت  
محوریت توحید قرار دارد، بدون هیچ گونه تفاوت  
یعنی یک عبد در هنگام اشتغال به امور دنیا و مسائلی  
که در طول روز با آن مسائل سر و کار دارد باید مسأله  
توحید را در نظر داشته باشد. و الاّ این حرکتش  
حرکت به سوی اله نیست حرکتش حرکت به سوی  
کثرات و توغّل

در کثرات است. گرچه صبغه و رنگ الهی داشته باشد، گرچه شکل و ظهور مسائل الهی را به خود بگیرد. اما از نقطه نظر ورود در کثرات و ورود در عالم طبع و ماده و دنیا تفاوتی با سایر کسبها و سایر اشتغالات ندارد.

در آیه شریفه خداوند می فرماید: **وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ**

**لِبَاسًا** النِّبَا، ۱۰ **وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا** النِّبَا، ۱۱ شب را

برای شما لباس قرار دادیم این تشبیه به لباس تشبیه بسیار عجیبی است. لباس به آن چیزی گفته می شود که انسان را حفظ کند، از سرما حفظ کند، از گرما حفظ کند، از آفتها حفظ کند. ببیند میوهها یک پوششی دارند یک پوستی دارند، آن پوست و آن پوشش آنها را از فاسد شدن حفظ می کند. اگر انسان لباس نداشته باشد خب وقتی که حرکت می کند برخورد می کند با دیوار، برخورد می کند با سنگ، برخورد می کند با درخت، برخورد می کند و محفوظ نمی تواند بماند. گرما در او اثر می گذارد، سرما در او اثر می گذارد، در مواجهه با امراض مصونیت ندارد. در آیه قرآن هم می فرماید لباس را ما برای شما قرار

دادیم تا از سرما و گرما شما را حفظ کند، این پوشش برای محافظت است. اگر میوه پوشش نداشته باشد موجب فساد مغز خواهد شد و فساد دائم خواهد شد. اگر میوه پوشش نداشته باشد نمی‌تواند استعدادهای خود را به فعلیت برساند. نظام عالم تکاملی پروردگار بر اساس حفظ باطن به واسطه پوشش ظاهر است. خیلی دقت کنید روی این مسأله، این قضیه در خیلی از موارد به درد ما می‌خورد. یعنی آن باطن در صورتی محفوظ است که ظاهر به تمام

معنی‌الکلمه بتواند این باطن را حفظ کند در

روابط خانوادگی و زوجیت بین زن و مرد می‌بینیم

خداوند می‌فرماید **هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ** آنها

برای شما زنان برای شما لباس هستند که از لباس از

لبس گرفته شده لبس به معنای پوشش است. و اشتباه

را هم از این نظر لبس می‌گویند چون اشتباه حکم

پوششی دارد که روی حقیقت را می‌پوشاند. به اشتباه

لبس می‌گویند و به پوشش ظاهری لبس گفته

می‌شود.

وَلِبَسُ عِبَاءَةٍ وَ تَقَرَّرَ عَيْنِي \*\*\* أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لِبَسِ

الشفوف<sup>۱</sup>

لبس یعنی پوشش **هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ** اینها پوشش

شما هستند یعنی شما را حفظ می‌کنند. زنان مردان

را حفظ می‌کنند، چرا؟ چون در نظام تکاملی

پروردگار و عالم خلقت مرد احتیاجی به زن دارد،

بدون زن نمی‌تواند به آن فعلیاتی که خداوند هدف

---

۱- یحییٰ بن معاویه بن ابی سفیان تزوج میسون بنت بحدل الکلبیه و نقلها

من بادیه الأردن إلى الشام، وكانت كثيره الحنين إلى أهلها، فأنصت معاویه

یوماً إليها وهي تنشد: لَبَيْتُ تَخْفِقُ الْأَرْيَاحُ فِيهِ / أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قَصْرِ مُنِيفٍ / وَ

لِبَسُ عِبَاءَةٍ وَ تَقَرَّرَ عَيْنِي / أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لِبَسِ الشَّفُوفِ ... فلما سمع معاویه بن

أبي سفیان كلامها قال ما رَضِيتُ بِي ابْنَةَ الْبَادِيَةِ، ثُمَّ طَلَّقَهَا وَ رَدَّهَا إِلَى أَهْلِهَا

از خلقت او را رسیدن به آن فعلیات و رسیدن به آن  
غایات قرار داده است برسد. لذا دین پیغمبر دین  
کامل است، برای اینکه سنّت

ازدواج در دین پیغمبر به عنوان یک بناء اصیل است. امّا در دین حضرت مسیح حضرت عیسی خودش عیال نداشت، ازدواج نکرده بود. **وَ أَنْتُمْ لِبَاسٍ لَّهِنَّ** شما هم لباس برای زنان هستید یعنی هم مرد احتیاجی به زن دارد و هم زن احتیاجی به مرد دارد. تصوّر نشود که فقط مسأله ازدواج مسأله غریزی است. مسأله غریزه پنج درصد مسأله ازدواج است، نود و پنج درصد مسأله ازدواج مسائل دیگری است. آن آرامش و آن اطمینان و آن سکونت که هر چه انسان حتّی در روابط اجتماعی به اندازه‌ای دوست و رفیق و صدیق و امثال ذلک و اینها داشته باشد امّا خصوصیتی که خداوند در این دو وجود قرار داده است، وجود زن و وجود مرد اقتضاء می‌کند که این آرامش را در کنار جنس مخالف بدست بیاورد نه در کنار سایر چیزهای دیگر، نه در کنار پدر، نه در کنار مادر، نه در کنار خواهر و برادر و امثال ذلک. این آرامش باید در عالم خلقت و در عالم تربیت در کنار زن حاصل بشود و الاّ حاصل نخواهد شد، حاصل نمی‌شود.

انسان خیال می‌کند یک کاری را درست می‌کند اما جاهای دیگر را خراب می‌کند نقاط ناقص خود را به فعلیت نمی‌تواند برساند. البتّه همانطوری که در قرآن هم هست باید به این نکته توجه داشت که این لباس خودش محلّ برای سکونت است **وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا** از آیات پروردگار اینکه ما برای شما زنان را قرار دادیم تا موجب سکونت بشود نه اینکه موجب بدبختی و بیچارگی بشود التفات کردید؟ موجب دردسر و غر و از این امثال و ذلک



بشود، این آیات را باید بخوانید. در منزل باید اینها خوانده بشود گفته بشود باید نسبت به این مسائل تذکر داده بشود. تا انسان اوقات خود را به بطالت و خسران نگذرانند. وقتی که انسان می‌تواند با سکونت و آرامش و اعتماد و اطمینان و اینها بگذرانند خوب چرا، چرا در صحبت جوری صحبت کند که موجب ناراحتی بشود چرا در برخورد جوری برخورد کند که موجب ناراحتی بشود و مقصود از این نظام حاصل نشود؟

خدا می‌گوید ما این را قرار دادیم، ما این روش را قرار دادیم، ما امکانات برای اعتماد و سکونت را قرار دادیم، به شرطی که شما هم پا به پای ما جلو بیایید ها! نه این که شما به راهی بروید و او هم به راهی و بعد هم بگویید آرامش! نه خیر این خبرها نیست، درست شد؟ این سکونت که در قرآن از او تعبیر به لباس شده در یک آیه **هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ** در یک آیه **وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا** این سکونت که لباس است این لباس برای این است که آن قوای باطنی و آن استعدادهای

باطنی که قابلیت برای فعلیت دارد، قابلیت برای رسیدن به آن مرتبه نهایی دارد آن قابلیت و آن فعلیت باید در این زمینه برای انسان رشد کند، به حرکت در بیاید و موجب برای رسیدن به آن فعلیتها بشود، یک همچنین زمینه‌ای را اقتضاء می‌کند. حالا نسبت به مسائل خانوادگی و کیفیت ارتباطات اینها بحثهای دیگری را اقتضاء می‌کند که انشاءالله در موقع خودش متذکر می‌شویم. راجع به مسأله

لیل خداوند می فرماید **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا لِّلنَّبِيّآءِ**،

۱۰ **جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ** یونس، ۶۷ شب را ما لباس قرار دادیم. یعنی چه؟ یعنی شب است که موجب آرامش است، شب است که موجب اطمینان و اعتماد است، شب است که برای انسان حکم پوششی را دارد که در سایه این پوشش نفس می تواند اندوخته های خود را حفظ کند، نفس می تواند داده های خود را حفظ کند. چقدر ما در اسلام دستور داریم شب زود بخوابید؟ چقدر دستور داریم شب زود شام بخوریم و زود استراحت کنیم از آن طرف زود برخیزیم؟ چقدر ما دستور داریم شب جایی نرویم؟

مرحوم آقا رضوان الله علیه یکی از مطالبی را که می فرمودند و این اگر مطرح بشود شاید خیلی ها به این قضیه بخندند، آن افرادی که فقط با ظاهر و با عالم ظاهر توجه داشته اند، ایشان به طور کلی نسبت به دایره مخصوص خودشان ممنوع کرده بودند که زن شب از منزل خارج بشود و نسبت به دایره عام خب این را به عنوان یک امر ناپسند ... شب برای خروج از منزل نیست، حتی توصیه می کردند به خود

ما که شب زود به منزلتان بروید. برای چه؟ فرض کنید که شب این طرف و آن طرف می‌روید، مرد باید شب در منزل باشد، زن از موقع غروب دیگر نباید از منزل بیرون برود، اگر حرم می‌خواهید بروید صبح بروید، در روز بروید، شب برای چه می‌خواهید بروید؟ اگر مهمانی، جایی دعوت دارید در روز، در ظهر بروید، برای چه در شب؟

این حرکت در شب و این خیلی مسأله مسأله

عجیبی است ها، افرادی که خداوند به آنها

توفیق داده و چشمان آنها را باز کرده و قلب آنها را متأثر از علل و عوامل عالم بالا و عالم ملکوت قرار داده است آنها این مطلب من را می‌فهمند که شب بیرون آمدن موجب یک کدورت در قلب می‌شود به خصوص برای خانمها و اگر زن شب در منزل خودش باشد حالت طمأنینه و راحتی را احساس می‌کند که اگر بیرون باشد آن حالت را از دست می‌دهد حالا می‌خواهد هر جا برود، می‌خواهد روضه برود، می‌خواهد مسجد برود، می‌خواهد حسینیه برود، می‌خواهد هر جا برود. خدا قرار نداده شب را که انسان بیرون باشد. حالا اگر ما بیاییم همین قضیه را خود ما هم انجام بدهیم، بنا بگذاریم شب جایی نرویم. البته موارد ضروری مثل مراجعه به پزشک یا اینکه مثلاً انسان کار خیلی ضروری دارد و امثال ذلک خب اینها مستثنی از قضیه هستند.

انسان شب را در منزل بگذراند، شب را پیش زن و بچه بگذراند، شب را مشغول به خود و امور خود قرار بدهد، یا حداقل یک پاسی از شب گذشته

دیگر برگردد، صبر نکند که دیر وقت باشد، ساعت ده و یازده و نه و ده و اینها بیاید در منزل. مرحوم آقا می فرمودند بیرون بودن مرد هم برای خود او مضر است و هم موجب ضرر و اضطراب برای زن خواهد شد. این کلام، کلام بنده دیگر نیست. چرا؟ چون ما با قوانین عالم خلقت که نمی توانیم به جنگ بپردازیم، خدا این قانون را این طور قرار داده، خدا شب را لباس قرار داده، لباس یعنی پوشش، لباس یعنی چیزی که باعث آرامش است و این آرامش در منزل حاصل می شود، در منزل بدست می آید. وَ

جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا النِّبَا، ۱۱

روز را برای معاش قرار داده برای کسب قرار

داده. به قول خواجه که می فرماید:

روز در کسب هنر کوش که می خوردن \*\*\* روز

دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد<sup>۱</sup>

شب را در منزل بگذران و مقصود از آن می،

ارتباط با پروردگار، برخاستن، نماز خواندن، قرآن

خواندن و با خدا راز و نیاز کردن در دل شب است.

این تعبیر به می جلوات الهی بر انسان در هنگام شب

می آید، شب این کار را انجام بده، روز دنبال کسب

برو که حالا صحبتش می شود که چرا باید روز به

دنبال کسب رفت و انسان اگر به دنبال کسب نرود

همان ضرری را می بیند که از بیرون بودن در شب و

اشتغال در شب نصیب او خواهد شد. روز دنبال

می خوردن نرو، روز به دنبال در منزل بودن و به خود

مشغول بودن و عبادت کردن نباید باشی، البته حدّ

دارد. حدّش را عرض می کنم، که اگر بخواهی شبت

را به آن طور بگذرانی و روزت را هم بخواهی به این

قسم بگذرانی، دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد.

---

<sup>۱</sup> - دیوان حافظ

دل چون آینه را زنگ می‌زند، دل باید صاف باشد،  
صیقلی بشود برای اینکه جلوات جمالیه و جلالیه  
پروردگار در این دل انعکاس پیدا کند. اما وقتی که  
دل زنگ بزند ...

شما آینه را در نظر بگیرید، این آینه زنگ بزند  
تمام پشتش همه بشود سیاه غیر از سیاهی چیزی پیدا  
نیست هر چه در کنار او بایستید خودتان را نمی‌بینید،  
چون این آینه زنگ زده، اما اگر بیاید این زنگ را  
پاک کنید این آهن را صیقل بدهید صیقل به نحوی  
که هیچگونه



زنگاری در آن نباشد، شما صورت خودتان را می‌توانید در او مشاهده کنید. روز باید برای کسب هنر کوشید، حالا این کسب هنر چیست یک مقداری را عرض کردیم در مجلس گذشته، یک مقداری هم امروز عرض می‌کنیم.

بنابراین نظام تربیتی و تکاملی پروردگار برای انسان، نظام حفظ ظاهر و توجه به باطن در دو مرتبه و در دو مرحله شب و روز است. یعنی آن‌طور که خداوند متعال انسان را خلق کرده و نفس انسان را براساس آن قانون خلقت قرار داده است و آن سنت الهی که قابل تغییر و تبدیل نیست، سنت یعنی عمل به قانون در هر موردی که متناسب با همان مورد است، این می‌شود سنت. این ظرفی که الآن در کنار من هست این گنجایش این مقدار از مایع را دارد و ظرفیت برای این مقدار را دارد و تحمل این مقدار را می‌کند، حالا شما این را در یک دستگاه تحت فشار قرار بدهید و اضافه بر آن میزان تحملش فرض بکنید که هوا بخواهید به آن داخل بکنید یا آب بخواهید به آن داخل بکنید این یک مقداری تحمل می‌کند بعد

یک مرتبه منفجر می‌شود، این سنت، سنت، سنت خلاف است. عمل به سنت نسبت به این ظرف این است که همان مقدار فشاری که باید بر این وارد بشود و اطراف این بتواند تحمل آن فشار را داشته باشد ما به همان مقدار او را تحت فشار قرار می‌دهیم اضافه بر آن نه.

خداوند متعال نفس ما را به همین کیفیت قرار داده نفس انسان در صورتی به مرتبه تکاملی می‌رسد که بتواند این دو جنبه ظاهر و جنبه باطن را با هم حفظ کند و بتواند با هم نگه دارد. لذا خدا می‌فرماید  
**وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا** الأنعام، ۹۶ شب

را برای سکونت قرار دادیم شب انسان باید  
برخیزد. مرحوم آقا می فرمودند: نمازی را که انسان  
در شب می خواند با آن نمازی که در روز می خواند  
تفاوت بسیار دارد. زیرا در شب همانطور که از نقطه  
نظر ظاهر برخورد نفوس در عالم ظاهر موجب  
اختلال و موجب تشویش در نفس است در شب این  
نفوس همانطور که استراحت کرده اند آن  
برخوردهای نفسانی و آن افکار و تخیلات در شب  
آنها هم یک پوششی رویش انداخته می شود، حالت  
انسان برای ارتباط با پروردگار در شب مهیاتر  
می شود. خب این برای چیست؟ برای شب است.  
بعد می فرمودند: باید انسان در شب بگیرد و در روز  
خرج کند. خرج یعنی چه؟ یعنی آنچه را که در شب  
بدست آورده از قرائت قرآن، از دعا، از نماز، از  
خلوت با خدا، آنها را در اجتماع و در ارتباط با مردم  
به محک بگذارد، به بوته آزمایش بگذارد، آن حالاتی  
را که بدست آورده است، آن حالات را در ارتباط با  
افراد پیاده کند. تصوّر نکنید این دو مسأله با هم  
تفاوت کلی دارد، در شب در ارتباط با خدا به راز و

نیاز و دعا و اینها پردازد و در روز هر کاری دلش  
خواست بکند، دروغ و کلک و مکر و حقه‌بازی در  
ارتباط با افراد، غش در معامله، خلاف گفتن، خلاف  
سنت و خلاف دستور عمل کردن، برخلاف آنچه که  
مبانی معیشتی اسلام از طریق اهل بیت علیهم‌السلام  
به ما ارائه شده عمل کردن و به امید اینکه حساب  
شب جدا و حساب روز جدا است. انسان باید زرنگ  
باشد، انسان باید رند باشد، انسان باید به هر کیفیتی  
نظر مشتری را جلب کند، انسان باید به هر کیفیتی  
خود را ترقی بدهد، بالا برود،

صعود پیدا بکند، این جدا کردن شب و روز است، جدا کردن دو مسیر ظاهر و باطن است.

فلانی خیلی زرنگ است، او می‌تواند مشتری جلب کند یعنی چرب زبان است دیگر حالا این خوب است؟ فلانی خیلی خوب است، خوب می‌تواند افراد را به خود جلب کند، مغازه را خوب می‌تواند بیاراید تا افراد به آن سمت جلب بشوند. در تحویل گرفتن مشتری و مراجعین فرد بسیار زبردستی است وقتی که اعلام می‌کنند در روزنامه‌ها، می‌خوانید دیگر، می‌گویند احتیاج به افرادی داریم که روابط اجتماعی خوبی دارند، یعنی چه؟ یعنی بتوانند قشنگ با مردم صحبت کنند، بتوانند قشنگ نظر مردم را جلب کنند، بتوانند مردم را نگه دارند، از خود نرنجانند، با وعده‌های شیرین و جاذب افراد را نگه دارند، همه اینها چیست؟ کلک است آقا. همه اینها خلاف مسیر توحید است، البته اخلاق زشت و تند و برخورد غیر مناسب غلط است کسی این حرف را نمی‌زند اما آمدن و با کلک و چرب زبانی نگه داشتن، این مسیر، مسیر انبیاء نیست، چرا؟ چون

هدف از این باید انسان ببیند چیست؟ اگر شما هم در منزل دیگری بودید در مغازه دیگری بودید در اداره دیگری بودید هم همینطوری صحبت می‌کردید؟ اگر منافی هم نبود همینجور بود یا اینکه نه؟

این نظام تکاملی که خداوند قرار داده اقتضاء می‌کند که انسان این نفس را در دو بُعد مختلف نفس را به تکامل و به فعلیت و به جریان بیندازد. مرتبه اول در ارتباط با پروردگار قیام فی اللیل، تهجد، قرآن، دعا و زنده داری، شب زنده داری به همان نحوی که

در دستور واقع شده، در یک همچنین موقعیتی انسان نباید به روز فکر کند، به فردا فکر کند، به اینکه در روز چه گذشت و برای فردا چه کاری انجام بدهد، نباید انسان فکر کند فردا چه تمحلی<sup>۱</sup> بیندیشد و چه راهی برای مسائل در نظر بگیرد. شب را باید جدای از مسائل روز انسان اختصاص به ارتباط اختصاصی خودش با پروردگار قرار بدهد، "فردا چه خواهد شد" به این مربوط نیست، "امروز چه شده است" گذشته، "برای فردا چه فکر کنم" این افکار را انسان باید از خود بیرون بیاورد، آن وقت با تخلیه و با تجرید از آن تخیلات که در روز گذشته بر او رفته و در فردا متوقع مسائلی است، در یک همچنین وضعیتی باید با خدا پردازد، خالی خالی خالی، هیچگونه، هیچگونه نباید نسبت به دیروز یا نسبت به فردا فکری داشته باشد، اگر داشته باشد انگار در روز دارید این کار را انجام می‌دهید، چون ارتباط با پروردگار ارتباط باطن است و صرف نماز و حرکات، حرکات اعضا و جوارح

---

<sup>۱</sup> - چاره جویی. دهخدا

تأثیری در آن ارتباط ندارد. آن جهت باطن ...

شب که این کار را انجام می‌دهد حالا باید

بیاید در روز، بعد دیگری از نظام تربیتی را انجام

بدهد. روز نباید در منزل باشد، روز باید بیاید بیرون،

برود با افراد صحبت کند، برود در اجتماع حرف

بزند، هر شخصی بر طبق کاری که دارد باید با افراد

در ارتباط باشد، آن ارتباط با افراد بر طبق دستور

اسلامی است که می‌تواند نفس را نسبت به آنچه



که در شب گذشته گرفته است به تثبیت و به فعلیت برساند، بنابراین اگر کسی در شب ارتباط داشته باشد و در روز از منزل خارج نشود و همانجا بماند چندان در رسیدن به آن مطالب توفیق ندارد، باید بیرون بیاید.

در شب چه گرفته؟ مردم را همه بنده خدا دیدن. فردا می‌رود سر کار یک مرتبه یکی می‌آید به او دشنام می‌دهد، هان چه کار کند؟ دیشب چه گرفتی؟ دیشب گرفتی باید با مردم برخورد مناسب داشت، باید با همه خوش اخلاق بود، البته مسأله تکلیف که گاهی اقتضاء [چیز دیگری] می‌کند جداست. نه منظور برخورد نفسی است، دیشب چه گرفتی؟ از خدا دیشب این را گرفتی که باید با مردم به چشم او نگاه کرد، مردم را بندگان او دید، مردم را همه مخلوقات او دید و با این مخلوقات انسان باید به نظر خالق نگاه کند، خالق نسبت به این مخلوقات چه نظری دارد؟ ما همان نظر را باید داشته باشیم. خودمان را نزدیک کنیم، نگوییم بابا او خالق است ما کجا و او کجا؟ نه، خودمان را نزدیک کنیم، او هم

توقع ندارد ما هم مثل خودش باشیم ولی حداقل که می‌توانیم خودمان را به او نزدیک کنیم.

به قول امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که

حضرت می‌فرماید

الَا وَ اِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلٰی ذَالِكَ وَ لَكِنْ اَعْيُنُونِي

بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ

شما نمی‌توانید مثل من باشید ولی خودتان را

که می‌توانید نزدیک کنید هر کسی به هر مقدار که

می‌تواند. نگویند او علی بود نه ما هم اگر برویم جلو

می‌توانیم بنده علی باشیم ما هم می‌توانیم شیعه علی

باشیم، مگر سلمان نبود؟ سلمان علی بود؟ نه، علی

نبود ولی سلمان شعیه علی شد. اباذر شیعه  
علی شد، عمّار شیعه علی شد، اویس شیعه علی شد،  
اینها آمدند خودشان را نزدیک کردند و نگفتند دست  
روی دست می‌گذاریم آقا آنها کجا ما کجا، نه. در  
جلسه گذشته عرض کردم خداوند این امکان را به  
همه ما داده، علی کلّ حال انسان باید ...

دیشب این را گرفتید امروز باید بیاید این را  
خرج کنید، امروز باید بیاید در ارتباط با مردم این را  
تثبیت کنید، آن را که دیشب به عنوان تئوری گرفتید  
امروز بعنوان عملی باید در بازار و در اداره به محک  
آزمایش بگذارید. دیشب از خدا چه گرفتید؟ دیشب  
از خدا وفای به عهد گرفتید، خداوند به عهد وفا  
می‌کند، آیه قرآن دیشب می‌خواندید خداوند رحیم  
است، خداوند عطف است، خداوند عادل است،  
امروز می‌آید در بازار در یک وفای به عهد گیر  
می‌کنی، شخص می‌آید از شما طلب دارد شما هم  
می‌توانی پردازی میایی چه می‌کنی: آقا ندارم! حالا  
تو یک ماه دیگر بیا بینم برایت چه کار می‌کنم! این  
چیست؟ این مخالفت است. آن را که دیشب گرفتی

باید الآن خرج کنی باید الآن به مرتبه عمل در  
بیاوری، دیشب از خدا چه گرفتی؟ دیشب از خدا  
کمک به خلق گرفتی، اگر خدا تو را توفیق نمی داد از  
خواب بر نمی خواستی.

آن زنگ ساعت خیلی اتفاق می افتد آدم بلند  
می شود زنگ را خاموش می کند و می خوابد.  
خداوند تو را بدون زنگ ساعت هم بلند کرد یعنی  
چه؟ یعنی من تو را قابل دیدم برای اینکه با تو  
صحبت کنم، من تو را قابل دیدم برای اینکه الآن با  
تو مناجات کنم، این

مناجاتی که انسان با خدا دارد آن وقت نمازی که با خدا می‌آید می‌دانی چقدر ارزش دارد؟ ارزشش این است که خدا می‌گوید من الآن تو را قابل دیدم که با تو حرف بزنم اگر از خدا امشب آیه بیاید: "دیگر از امشب کسی نمی‌تواند برخیزد، اگر هم برخیزد فایده ندارد" یکدفعه همه چه می‌شویم؟ عجب خداوند می‌گوید از امشب دیگر در بسته است تا اطلاع ثانوی، هیچ خبری نیست، ملکوت درش را بستیم! حالا می‌خواهید بلند شوید نماز بخوانید، فایده‌ای ندارد، ارتباط دیگر از امشب نیست تا صبح، برای یک عده هست برای یک عده نیست، برای فرض کنید که قاره افریقا ما این ارتباط را گذاشتیم اما برای شما قاره آسیا این کار را نمی‌کنیم، خب الآن ما نمی‌رویم در فکر که خدایا تو ظالمی؟ چرا برای ما گذاشتی؟ چرا برای آنها گذاشتی؟

ما از امشب یک نحوه ارتباطی برای فلان افراد و فلان قوم قرار می‌دهیم ولی برای سایر افراد قرار نمی‌دهیم! همین که خدا این کار را می‌کند همه ما به جَزَع و فَزَع می‌افتیم، خدا می‌گوید بابا تا در را نبندیم

تو بلند نمی شوی! حتماً باید ما این در را ببندیم که  
به خود بیایی؟ هان این حالت، اینکه انسان  
برمی خیزد این مال چیست؟ این مال این است که  
خدا می گوید من تو را قابل دانستم برای اینکه بیایم  
با تو حرف بزنم، من خدایی که مالک الملوک هستم،  
من خدایی که اعتنایی به کسی ندارم من خدایی که  
تمام خلائق جمع بشوند اراده بکنم با آنها هستم و  
اراده نکنم با آنها نیستم، من با یک همچنین موقعیتی  
...

شما می خواهید یک جایی بروید می خواهید  
با یک شخص یک ارتباطی برقرار کنید، یک فرد  
مهم، ده نفر را می بینید، از آن پاسبان و دربان دم در  
گرفته تا آن افراد ... تا اینکه شما را به ملاقات فلان  
رئیس برسانند یا به ملاقات فلان کس برسانند،  
بیداری شب می کشی، اوقات را منظم می کنی،  
ترتیب اوقات می دهی، ملاقاتهای خودمان را ممنوع  
می کنیم، بعضی جاها که می خواهیم برویم باطل  
می کنیم، لغو می کنیم، برای چه؟ برای اینکه  
می خواهیم به ملاقات فلان کس برسیم! حالا در یک  
همچنین وقتی خدا ما را قابل دانسته است برای اینکه  
ما برخیزیم و با او ملاقات داشته باشیم، البته این در  
مورد صلوات خمس و نمازهای پنجگانه است  
یعنی درباره آنها هم هست. ولی خصوصیت شب به  
یک نحو است که خدا ما را قابل دانسته است که با  
آن مقام عزّ و تمکین خودش پایین بیاید با مایی که  
هیچ اعرابی در عالم وجود نداریم، نبودیم هم  
نبودیم، کدامیک از ما الآن می تواند مدّعی باشد که  
در این نظام خلقت حساب و جایی دارد؟ بلند شود.

بنده که به سهم خودم به هیچ وجه من الوجوه به اندازه یک ذره خودم را قابل در اینکه در این نظام تربیتی و در این نظام تکوینی پروردگار جایی داشته باشم نمی‌بینم، حالا اگر بنده نبودم چه می‌شد؟ نه، واقعاً سؤال می‌کنیم، آسمان به زمین می‌آمد؟ اگر شخصی مثل بنده نبود چه می‌شد؟ چه می‌شد؟ یک کسی دیگر بهتر از من بلند می‌شد می‌آمد برای شما صحبت می‌کرد، هیچ، ابداً، برای خدا به اندازه یک جرعه نوشیدن آب ما هم راحت‌تر است، حالا اگر ما نبودیم چه می‌شد؟ نظام عرفان و نظام سلوک بهم می‌خورد؟ کسی نبود؟



نه خیر، هزار نفر بهتر از ما می آمد و خدا این مطالب را در آن قرار می داد و عقل بهتر و نفس بهتر و بیان بهتر و موقعیت بهتر از هر جهت می آمد و همین مطالب را می گفت، این از شخص بنده.

و اما نسبت به رفقا، عرض می شود که دوستان اگر شما نمی آمدید، از راههای نزدیک و راههای دور، به تصوّر و به حساب اینکه ... خوب بالآخره دوستانه داریم صحبت می کنیم، چرا رودربایستی داشته باشیم؟ چرا؟ انسان در گفتن واقعیات که نباید رودربایستی داشته باشد. اگر خداوند این توفیق را به شما نمی داد و شما نمی آمدید و برای به دنبال کردن مطلب این زحمت را به خود نمی خریدید که بالآخره یک مطلبی به گوش برسد حالا [فرض کنید] ما یک نوار [باشیم]، یک نوار، یک نوار ضبط، اگر این کار را نمی کردید آیا خدا کس دیگری را نداشت که به جای شما بیاورد؟ ده میلیون دلاور هم داشت. حالا امتحان کنیم ببینیم، هم ما امتحان می کنیم هم شما، پس نه من جایی در عالم خلقت دارم و نه دوستان تصوّر کنند

که حالا اگر اینها نباشند دنیا به هم می خورد و نظام  
آسمان و زمین به هم. نه خیر. این توفیق را کی داده  
این توفیق را خدا داده که در امروز روز جمعه که  
انسان به هزار کار می تواند پردازد مانند سایر افراد،  
آمده از راه دور اینجا که دو تا حرف را از بزرگان  
بشنود، دو تا مطلب را از اولیای خدا بشنود، البتّه نه  
بنده، بنده فقط یک واسطه هستم، از بزرگان، از  
اولیای خدا، از آنهایی که رفتند، از آنهایی که

اثراتشان به جا مانده، دو تا حرف را بشنوند.  
حالا اگر خدا این توفیق را به ما نمی داد ما چه  
می کردیم؟ بله، چه می کردیم؟ این عنایت الهی و  
عنایت پروردگار است که مرا در اینجا آورده و شما  
را هم در اینجا ... همین و غیر از این هیچ نیست.  
پس بنابراین بهتر است موقعیت خودمان را ارزیابی  
کنیم، درست ارزیابی کنیم، به واقع ارزیابی کنیم.

می گویند اگر فلان شخص نبود چه می شد!  
نه خیر هزار درجه بهتر از او هم می شد. فقط او بود  
که توانست فلان کار را انجام بدهد! نه او نبود. کاری  
که بعضی ها کردند خیلی از گذشتگان هم نکردند!  
کی این مقدمات را فراهم کرد؟ کی این مقدمات را  
آماده کرد؟ کی مسائل را از اذهان برد؟ کی مسائل را  
در اذهان وارد کرد؟ کی ترس انداخت؟ کی جرأت  
داد؟ کی؟ واقعاً چرا اینقدر ما در جهل هستیم؟ چرا  
اینقدر در حماقت هستیم؟ دیگران نتوانستند بکنند  
یعنی چه؟ فقط این آقا توانست بکند یعنی چه؟ فقط  
من می توانم بکنم یعنی چه؟ این مسائل از گذشته  
نبود ...، این حرفها یعنی چه؟ تا کی حماقت؟ و تا

کی جہالت؟ تا کی؟

من خودم در یک مجلسی بودم، دیدم یک نفر  
از افرادی که مورد توجّه مردم است، مورد توجّه  
ملت است، فرد معمم و فاضلی است، راجع به  
مسائل انقلاب و اینها داشت با پدر ما صحبت می کرد  
گفت آقا این مطالبی که اتفاق افتاده چطور قبلاً اتفاق  
نیفتاده بود؟ فقط باید یک همچنین مسائل بدست  
فلان شخص مثلاً باشد؟ ایشان فرمودند: یعنی  
می فرمایید ایشان از ائمه هم بالاتر هستند؟ ائمه که  
نتوانستند این کار

را بکنند، یعنی از امام سجّاد بالاتر است؟ از موسی بن جعفر...؟ گفت نه حالا بحث ائمه جدا. گفتند چرا جدا؟ چرا جدا؟ کی گفته؟ نه، چرا؟ چرا جدا؟ خب بگو این بالاتر است دیگر!

چون الآن من این عمل را انجام می‌دهم نعوذ بالله نعوذ بالله از امام سجّاد بالاتر هستم؟ حالا بعضی‌ها جسارت را به آنجا رسانیده اند که حتی گفته اند. بعضی از همین نویسندگان مزدور، بعضی از همین‌ها من دیدم در بعضی از مقالاتشان که گفته بودند زین العابدین بد مُردنی را انتخاب کرد، نعوذ بالله، عجب! عجب! می‌شود یک نویسنده‌ایی به نام تشیع بلند شود بیاید یک همچین حرفی را بزند؟ اف بر آن دهان و شکسته باد آن دست و آن قلمی که غیر از حماقت خداوند چیزی را در کله و در این مغز او قرار نداده است، به عنوان نویسنده شیعه و تئوریسین مکاتب آزادی و بیان‌کننده قوانین و مبانی بشریت! عجب! ولی واقعیت همین است حالا اگر خداوند عنایت نمی‌کرد چه می‌شد؟ غیر از عنایت او چه چیزی می‌تواند راه گشا باشد؟

این حالتی را که خداوند بوجود آورده این  
حالت باید در روز بیاَد و به جریان بیفتد. لذا بزرگان  
از اولیای الهی یکی از مسائل مهمّ تربیتی شاگردان  
خود را اشتغال در روز برای شاگردان می دانستند این  
که شاگرد به عنوان سالک در روز اشتغال داشته  
باشد، برود کار کند. حتّی من در یادم هست مرحوم  
آقا رضوان الله علیه ایشان نسبت به بعضی از  
شاگردانشان که احتیاجی به کار و اینها نداشتند و  
زندگیشان فرض کنید که از

یک محلی می‌گذشت به توسط من پیغام دادند که به ایشان بگویند چرا ایشان در منزل است؟ برای چه در منزل است؟ چرا نمی‌رود کار کند؟ و بسیاری از افراد را مستقیماً و مباحثراً از نشستن در منزل منع می‌کردند و می‌فرمودند آقا شما نمی‌توانید حرکت کنید، حرکت ندارید و حتی بعضی از اینها برخلاف دستور ایشان عمل می‌کردند، خیال می‌کردند حالا در منزل بمانند و حالی پیدا کنند و به بعضی از مسائل مشغول باشند ...

در حالتی که به قول حافظ که می‌فرماید "دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد" خدا نظام تربیتی را در این عالم به نحوی قرار داد که ارتباط انسان با شب به نحوی باشد، و روز و کیفیت تدبیر امور عالم و ارتباط بین عالم ملکوت و عالم دنیا و ارتباط بین نفس و عالم ملکوت در این دنیا باید به نحوی باشد که باید برود کار کند و با مردم در ارتباط باشد تا بتواند در دو بُعد مختلف به آن حرکت تربیتی نفس ادامه بدهد و الا فایده‌ای ندارد. یک حالت بسته‌ای پیدا می‌کند، یک حالت گرفته‌ای پیدا می‌کند، هر

شخص، منتهی بر طبق آن وظیفه‌ای که دارد و بر طبق آن روشی که دارد. البته نسبت به خیلی از افراد هم ممکن است به یک نحو دیگری دستور داده بشود، همانطوری که کار کردن و زحمت کشیدن و اشتغال به امور کسب برای عده‌ای از افراد لازم است همین طور ممکن است عکس آن، یعنی برای عده دیگری مضر باشد. برای افراد سالخورده‌ای که اگر بخواهند وارد در این اشتغال بشوند حال خود را از دست می‌دهند، نه این طور نبود و مرحوم آقا منع می‌کردند.



همانطوری که افرادی که در یک همچین وضعیتی هستند به واسطه عدم اشتغال، سستی و فطور و جمود برای نفس آنها عارض می‌شود، ممکن است افراد دیگری به واسطه اشتغال یک نوع نگرش خلاف و یک نوع اعتیاد نفسانی نسبت به این مورد خاص پیدا کند که آنجا هم باز مسأله عکس این خواهد شد. علی‌کلّ حال باید نظام عالم تربیتی و تکاملی را انسان [ملاک] قرار بدهد.

یادم است که مرحوم آقا نسبت به بعضی از افراد می‌گفتند "تا کی ایشون می‌خواهند کار بکنند؟ برو در منزل بنشینند و امورات را به پسرهایشان واگذار کنند" یعنی دیگه الآن این شخص به یک موقعیتی رسیده که کار کردن او را از فعلیت آن استعدادها باز می‌دارد، این ذهن دیگر باید به مسائل دیگر پردازد، این ذهن و این نفس دیگر نمی‌تواند خود را درگیر با جریانات خارجی کند. می‌آید و برای خود حالت اعتیاد پیدا می‌کند. عادت می‌کند، این عادت خلاف است، این عادت می‌شود خلاف این نظام تربیتی. حالا می‌خواهد انسان در این کسب

و در این اشتغال آیا به یک نتیجه و منافی دنیوی  
برسد یا نرسد، آن دیگر مطلوب نیست، اینجا آن  
جنبه الهی مسأله در این نقطه پیدا می‌شود که سالک  
راه خدا وقتی که می‌خواهد به کسب پردازد و به  
اشتغال نسبت به معیشت پردازد چه نگرشی را باید  
در اینجا داشته باشد، این می‌شود کلام امام صادق:

وَأَنْ لَا يَدْبُرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا

انسان نباید برای رسیدن به منفعت و برای  
رسیدن به مطامع دنیا به دنبال کسب برود باید  
براساس تکلیف برود چه به نفع برسد یا نرسد. یک

روز سود

می برد یک روز نمی برد، یک روز ضرر  
می کند یک روز ضرر نمی کند، یک روز فایده اش  
می رود بالا یک روز نمی رود بالا، در تمام این مراتب  
مختلف صعود و نزول و در تمام این فراز و نشیبها  
کلام امام صادق باید آویزه گوش ما باشد که

لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدَ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا

تدبیر نباید بیندیشی، هر چه پیش آمد، آمد،  
باید بوظیفه عمل کنی، باید به خیابان بروی، باید از  
منزل بیاییم بیرون، باید در حجره را باز کنیم، باید به  
آن اداره مربوطه برویم، باید به آن محلّ اشتغال  
برویم.

اما اگر این رفتن ما برای رسیدن به مطامع دنیا  
باشد که اگر نفع نبردیم در نفس ما اثر بگذارد، اگر  
ضرر کردیم اثر بگذارد: ای وای چرا امروز این طور  
شد؟ ای وای چرا فردا این طور خواهد شد؟ ای وای  
این موقعیت از دستم رفت؟ وای فلان کس آمد و  
این موقعیت مرا گرفت! تمام اینها برخلاف است،  
اینها برخلاف است، نباید به این فکر باشیم که برای  
منافع دنیا و کسب مال ما باید این عمل را انجام

بدهیم باید بگوییم چون خدا گفته است این کار را انجام می‌دهیم. و تمام امور را دقیقاً بر طبق آنچه که انسان را به این نفع می‌رساند باید ترتیب بدهیم طبق آن نظام.

اما آنچه که در دل می‌گذرد چه باید باشد؟ آن باید این باشد: رسیدیم به نفع رسیدیم، نرسیدیم، نرسیدیم. نباید انسان روزی که به نفع می‌رسد با روزی که نمی‌رسد دو گونه برخورد داشته باشد. خدا رحمت کند همه بزرگان را و همه گذشتگان را، با مرحوم آقا یک روز منزل یکی از بزرگان رفته بودیم مرحوم آشیخ محمد عبدالجواد سدهی اصفهانی که از علماء

بسیار منظم و منزه و با تقوی بود. ایشان در منزل نبودند آقا زاده ایشان در منزل بود، ما وارد شدیم در همین قم، هنوز ایشان ظاهراً به اصفهان مهاجرت نکرده بودند. منزل ایشان در همین خیابان چهار مردان آنجا بود. آقا زاده ایشان در آنجا بود وارد منزل شدیم، نشستیم، چای آورد و مرحوم آقا خندیدند و مشغول صحبت و اینها شدند، می گفتند که آقا از حالات ایشان برایمان بگویید، از حالات ایشان، از خصوصیات ایشان، شما از ایشان مسائلی که دیده اید، شنیده اید، با پدرتان در ارتباط بودید برای ما بیان کنید. ایشان شروع کردند مطالبی را گفتن، از جمله آن مطالب این مسأله خیلی مسأله مهمی است. که مرحوم آقا وقتی که آمدیم بیرون گفتند نگاه کنید همین یک جمله برای آمدن اینجای ما کافی بود که ما این را ادارک کردیم و این را فهمیدیم و استفاده کردیم، ایشان گفتند که یکی از خصوصیات پدر ما این است، هنوز پدر ایشان در قید حیات بودند، که ما هیچ وقت حالت رفاه و حالت تنگدستی ایشان را نتوانستیم تشخیص بدهیم،

بالأخره خب گاهی در دست انسان پول و بها و اینها  
هست خب در بعضی اوقات نیست، ما نتوانستیم از  
چهره ایشان، از حالت ایشان، از کیفیت مخارج  
ایشان، ما احساس کنیم که ایشان الآن دستشان پُر  
است یا اینکه دستش خالی است، از کیفیت برخورد  
ایشان، از کیفیت ارتباط ایشان ...

وقتی آمدیم بیرون مرحوم آقا گفتند ببینید این  
را می گویند یک انسانی که از نقطه نظر اخلاق و از  
نقطه نظر رویه خود را منفعل به

علل و عوامل مادّی نمی‌کند، یک روز پول ندارد اخمو می‌شود کسی نمی‌تواند به او سلام کند، جواب سلام کسی را نمی‌دهد، یک روز یک چیزی به دستش می‌آید دیگه به در و دیوار می‌خندد. نه اینجور نیست، همیشه برایش یکسان است. یک روز ۱۰۰ میلیون گیرش بیاید یک روز هم ۱۰۰ میلیونش برود، همه اش می‌خندد، هیچ معلوم نیست امروز چه اش است.

نکته مهم در این ارتباط این است که انسان در این فراز و نشیبها آن جهت را حفظ کند، اما اینکه حالا امروز نفع می‌برد یا نفع نمی‌برد این منظور نیست، آن جهت تربیتی که مدّ نظر بزرگان است و توصیه می‌کردند به دوستان که در روز به اشتغال پردازند بر این اساس بود یعنی براساس توحید و بر محوریت توحید امروز ۱۰۰ نفر هستند فردا ۱۰۰ نفر نیستند، امروز ۲ نفر هستند، فردا ۲۰ نفر هستند، هیچ تفاوتی نباید داشته باشد. این مایع باید به همین حال باشد، تکان نباید بخورد، آی امروز یک نفر رفت فردا یک نفر آمد، انسان تکان بخورد خوشحال بشودها

این می شود نفس، این می شود نفس، امروز به این مقدار از مظاهر انسان دسترسی پیدا می کند فردا این مظاهر گرفته می شود هیچ تفاوتی نباید داشته باشد. این روش، روش بزرگان است روی این اصل ارتباط انسان در کسب و در اشتغال به امور باید ارتباط، ارتباط توحیدی باشد در این ارتباط باید انسان صفات و اسماء جمالیه و جلالیه پروردگار را در این ارتباط به کار بیندازد یعنی در ارتباط با افراد و در داد و ستد با افراد است که انسان آن صفات جمالی و جلالیه را که خداوند در شب در نفس او فرو فرستاده و از آیات باهرات خود در قلب او



قرار داده باید آن را در روز به اجرا بیندازد و  
به کار بیندازد.

آن چیست؟ وفای به عهد، به آنچه که انسان  
می گوید عمل کند، نمی تواند بی خود تعهد به کسی  
ندهد. بیخود قول به کسی ندهد، بیخود مردم را در  
انتظار نگذارد، اگر در انتظار بگذارد خودش را گول  
زده نه شبش بدرد می خورد نه روزش. باید نسبت به  
امور متعهد باشد، باید نسبت به امور وافی باشد، وفا  
باید بکند، باید رعایت مسأله توحید را در این  
ارتباطات کاملاً رعایت کند، اگر یک شخصی به او  
مراجعه می کند و می بیند نیاز او و حاجت او را آن  
بغل دستی بهتر می تواند انجام دهد آن شخص دیگر  
بهتر می تواند انجام بدهد باید او را هدایت کند نگوید  
الآن این مقدار مال از من می رود. مراجعه به انسان  
می کنند، مسأله می خواهند پرسند یک بیانی را  
می خواهد انسان برای آنها توضیح بدهد و انسان  
می بیند که فلان کس بهتر از او نسبت به این بیان وارد  
است باید بگوید شما به آن شخص مراجعه کنید،  
چرا؟ نباید بگوید این الآن دیگر پس هیچی سرش

نمی شود حالیش نیست. بگوید مگر ما با این شخص  
طرف هستیم؟ نباید بگوید الآن که من این را از پیش  
خود می رانم این موجب می شود که نفعی از من  
سلب بشود و این نفع به جیب دیگری بریزد این  
می شود نفس ها ۱

معنای این شب گرفتن و روز خرج کردن  
است این است. حالا متوجّه شدید به نماز کفایت  
نمی کند؟ به دعا کفایت نمی کند، این که می فرمودند  
باید انسان در روز به دنبال مسأله برود، به دنبال مسأله  
به این نحو

باید برود. نه اینکه برود در مغازه را باز کند  
هر چه از دهانش درآمد بگوید و هر کاری خواست  
بکند و به هر کیفیتی مشتری را جلب کند و به هر  
کیفیتی مشتری را از دیگران پیراند و به هر طوری که  
می‌شود. نه آن خرج کردن نیست، مردم چه کار  
می‌کنند؟ مردم تمام هوش و حواس خود را برای  
امور دنیا در این مسیر قرار می‌دهند و به همان مقدار  
که در این مسیر قرار می‌دهند به همان مقدار از آن  
طرف کم می‌گذارند روایت عجیبی است پیغمبر اکرم  
به ابی ذر می‌فرماید یا اباذر:

لَا تُصِيبُ حَقِيقَةً اِيْمَانٍ حَتَّى تَرَى اَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ  
حَمَقًا فِي دِيْنِهِمْ عُقَلًا فِي دُنْيَاهُمْ

ای اباذر به حقیقت ایمان نمی‌رسی مگر اینکه  
بینی همه مردم نسبت به دینشان احمق و جاهل و  
نسبت به دنیایشان اول عامل و اول زیرک هستند،  
اینجا می‌شود به حقیقت ایمان رسید. یعنی چه؟  
احمق به کی می‌گویند؟ احمق به کسی گفته می‌شود  
که مصالح خود را نمی‌تواند تشخیص بدهد، مصالح  
را به جای مفاسد می‌گذارد، به جایی که آب بنوشد

سَم می‌نوشد، به جای اینکه این عملی که برای او مفید است انجام بدهد یک عمل دیگر انجام می‌دهد، به جای اینکه آنچه که برای او را به یک نفعی می‌رساند او را انجام بدهد خودش را به یک کار دیگر می‌زند این می‌شود آدم احمق.

پول را بر می‌دارد به جای اینکه برود به کار و کسب بیندازد این پول را در جوی آب بیندازد. این می‌شود آدم، آدم احمق، حالا اهل دنیا کی هستند، اهل دنیا آن کسانی هستند که تمام هوش و حواس را می‌گذارند برای رسیدن به دنیا و برای رسیدن به منصب، منظور از

دنیا فقط مال نیست ها. مال یک مقداری از مسأله است، برای رسیدن به مناصب، برای رسیدن به ریاستها، برای رسیدن به خودیتها و خود محوریتها و انانیتها، برای رسیدن به خود کامگیها و برای ترفّعها، تمام هوش را قرار می دهند. با این این طور بگوییم با این آن طور بگوییم، این طور اعلامیه بدهیم آن طور بر علیه او، این طور کار بکنیم این طور بزنییم. امّا نسبت به مسائل دینشان احمق هستند. احمق جان اگر شما، برای دنیا اینقدر فکر می کردی ده درصدش را برای خدا می گذاشتی این طور نمی کردی. این نحوه کار انجام نمی دادی. برای رسیدن به یک منصب هر چه از دهنّت در آید نمی گفتی. برای رسیدن به ریاسات عرض و آبروی مؤمن را نمی بردی و برای بدست آوردن مال آنچه را که خلاف دستور خدا و رسول و اسلام است آن را عمل نمی کردی این می شود چی؟ می شود آدم احمق به همان مقدار که نسبت به دنیا زیرکی. امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه نوشته: خیال می کنید که معاویه زیرک است و من نادان و کودن هستم.

وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّي [وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ

يَفْجُرُ]

معاویه از من زیرک تر نیست. آن کلک و  
حقّه بازی است. من تقوی دارم او ندارد، او نشسته  
دارد با خودش در آن عرش: شب که دارد به  
رختخواب می رود، صبح که بلند می شود، نهار که  
دارد می خورد، صبحانه که دارد می خورد، [تمام  
فکرش این است] که چه طوری آن را از دور علی  
بپراکنم، چه طوری به آن پول بدهم، به آن نامه بدهم،  
به آن موقعیت بدهم، به آن حکومت فلان را وعده  
بدهم، یکی یکی ...

بیچاره چه کار داری می کنی؟ آن امیرالمؤمنین  
هم نشسته راحت می گوید بگذار نقشه بکشد، هی  
نقشه بکشد، حالا گیرم بر این که بر این نقشه هم  
فائق آمدی جواب دو روز دیگر عزرائیل را چه  
می دهی؟ وقتی می آید سراغت چه؟ آنجا هم نقشه  
می کشی؟ اگر می توانی آنجا نقشه بکش. هم من به  
دست عزرائیل می افتم هم تو البته امیرالمؤمنین به  
عزرائیل حکومت دارد ولی حالا به حسب ظاهر هم  
من سر و کارمان با این جناب خواهد افتاد هم  
جنابعالی معاویه، هر دومان سر و کارمان با آن  
می افتد، آن موقع معلوم می شود کی نقشه کشیده و  
کی داشته خودش را گول می زده. ما نقشه  
می کشیدیم منتها نقشه الهی، نقشه بی نقشگی، نقشه  
ما نقشه بی نقشگی بوده، هر کاری می خواهی بکنی  
بیا بکن. به آن پول می دهم از دور علی برود! به جهنم  
بگذار برود، بهتر، یک مسئولیت کمتر. آن را به آن  
فریب می دهم فرض کنید فلان حکومت را به او  
می دهم، بهتر، دیگر حالا بنده نبایستی حاکم تعیین  
کنم، خود معاویه تعیین کرده، دیگر زور ما هم

نمی‌رسد. امیرالمؤمنین می‌گوید دیگر، اگر من تعیین می‌کردم بنده هم می‌بایستی که از او باز خواست کنم که چه کار کردی؟ چه کار نکردی؟ اموات را بفرست، پرونده‌ات را برای ما بفرست، حالا این را معاویه تعیین کرده دیگر خدا به ما کاری ندارد. حالا اینجا کی زرنگ‌تر است؟ علی زرنگ‌تر است یا معاویه؟

خیلی می‌بینیم عوض شده‌ها! خیلی می‌بینیم معیارها تغییر کرده‌ها. تا کی ما گرفتار بودیم یکدفعه می‌بینیم راحت شدیم. عجب، تا کی بیخود خودمان را به این طرف و آن طرف



گیر می‌دادیم و خیال می‌کردیم اینها همه تکلیف است. ای داد و بیداد چه راحت شدیم، بی خیال، هر که برای خودش، به من چه؟ اصلاً من چه کارهام در این اوضاع؟ من چه کارهام در این نظام؟ من چه کارهام در این اوضاع تدبیر و اوضاع تکاملی؟

انْ لَا يُدَبِّرِ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا

یعنی این. تدبیر انسان، او دارد تدبیر می‌کند، معاویه دارد تدبیر می‌کند به آن حکومت برسیم، یک سی کیلو هم مثلاً بار داریم، یک سی کیلو به بارمان اضافه می‌شود. حکومت شام را هم بگیریم یک سی کیلو هم بگذار رویش عیب ندارد. اینها همه چه است؟ هی دارد بار می‌گذارد، حکومت مصر را هم بگیریم، خب یک سی کیلوی دیگر هم ... چقدر دیگر می‌توانی؟ آخر بنده خدا باید خودت را از زیر این بار خلاص کنی، هی داری به خودت باز اضافه می‌کنی. این می‌شود چه؟ این می‌شود خلاف. امّا امیرالمؤمنین اینطور نیست. او از خدایش است که یکی یکی بارها در بیاید. مردم هجوم می‌آورند، دم

خانه‌اش در را می‌بندد، بروید بابا، هر که را انتخاب کردید، حالا هم بروید یکی دیگر ... خب مگر شما نمی‌گوئید دمکراسی؟ مگر نمی‌گوئید جمهوری؟ خب حالا چرا آمده‌اید سراغ من؟ بروید یکی را انتخاب کنید از آنها، این همه ریخته‌اند، طلحه ریخته، زبیر ... نیائید.

آن وقت حالا امیرالمؤمنین با این وضع که می‌آید این دلخوش است، دلخوشیش به این است، که بیست و پنج سال خدا یک چهره نشان داد. الآن چهار سال دارد چهره دیگر نشان می‌دهد، از عهده این چهار سال برآمد، امیرالمؤمنین همه فکرش این است که مبادا ظلمی در اینجا

انجام بشود، مبادا حقی از مظلوم ضایع بشود، مبادا تخلفی از آن مجری و ممشای رسول خدا انجام بشود، تمام نگرانی امیرالمؤمنین به این است فقط. وقتی هم که ابن ملجم می آید و کار خودش را انجام می دهد، می گوید راحت شدم، واقعاً می گوید راحت شدم. آن فزتُ و رب الكعبه ای که امیرالمؤمنین گفت، آن فزتُ و رب الكعبه همینطوری نبود، برای دلخوشی و برای تفاخر نبود. امیرالمؤمنین علیه السلام با ضربت ابن ملجم دیگر دید به مقصود رسید، هم بیست و پنج سال آن طور طی کرده در منزل و دست به خلافت نزد با آن وضعیت عجیب که اصلاً من گاهی اوقات به دوستان می گویم، اصلاً تفکر کردن در سیره امیرالمؤمنین واقعاً برای انسان جنون می آورد. یعنی از تحت فکر یک بشر خارج است که امیرالمؤمنین چه کشید و چگونه عمل کرد؟ و بعد هم چهار سال دیگر، هنوز به خلافت نرسیده یا علی جنگ بصره شروع شد، جنگ جمل شروع، جنگ شام شروع شد، هجده ماه در آنجا بهترین یاران امیرالمؤمنین در جنگ شام به شهادت رسیدند. جنگ

نهروان، بعد هم بسیار خب، بعد هم دیگر بفرمائید،  
دیگر تمام شد. این فزت و رب الكعبه امیرالمؤمنین  
از ته دل بود، از سویدای دل بود، از آن حالت واقعی  
که حضرت می گفت: دیگر من پرونده‌ام را تمام  
کردم، دیگر تا اینجا رسید قضیه.

این مربوط به چه می شود؟ مربوط به کسب  
است. پس بنابراین آنچه که از نقطه نظر ارتباط انسان  
با مردم باید یک سالک در نظر داشته باشد، از آن نقطه  
نظر پیاده کردن اسماء جلالیه و جمالیه پروردگار  
است، دیگر بیش از این راجع به این قضیه من  
توضیح نمی دهم، چون مسأله خیلی طول می کشد که  
انسان آن

ادراکاتی را که در شب می‌کند آن ادراکات را در روز با افراد به بوته آزمایش بگذارد، آنوقت خواهد دید که چطور نفس در این گیرودار ارتباط با افراد به هم می‌ریزد و از آن منجلاب فساد بیرون می‌آید و آن زنگارهایی که با تیشه و با چکش و با ساطور نمی‌شود آن زنگارها را از این نفس کند، این دارد یکی یکی اینها را می‌کند و به دور می‌ریزد.

هی راحت می‌شود، هی بینشش باز می‌شود، هی یکی یکی این ارتباط با افراد اینها می‌آید او را از آن گرفتاریها و تعلقات که مانند تار عنکبوت تمام سراسر نفس و وجود او را گرفته می‌آید یکی یکی این گره‌ها را باز می‌کند. آنچه که از شب گرفته‌ها! می‌آید باز می‌کند و این عمل به دستورات اسلام و آنچه که بزرگان و اولیاء دین فرمودند.

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر، ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم. خود من هم خسته شدم، خیال می‌کنم دوستان هم خسته شده باشند، علی کلّ حال انشاءالله تتمّه مطالب برای دفعه دیگر نسبت به اشتغال، تا اینکه بعد به مسائل

دیگر و ارتباطات شخصی پردازیم. امیدوارم خداوند متعال همه ما را عامل به آن چه که بزرگان فرمودند و مطیع و منقاد راه و مکتب اولیاء خودش قرار بدهد. و این عمر ما را همانطوری که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که می‌فرماید:

مغبونٌ من استوی یوما

ه کسی که دو روزش مثل هم است این مغبون است. دو روزش عین هم است یعنی امروز بیاید و ببیند، فردایش هم مانند دیروز است. اما اگر هر روز آمد دید،

عملی را انجام داده به یک مسأله بهتر رسیده،  
فهمش نسبت به یک مسأله بازتر شد، راهش  
هموارتر شده، این شخص دیگر دچار این غبن  
نیست و این فقط و فقط منحصر در مراقبه است که  
ان شاء الله شرایطش ذکر می‌شود، این عمر ما را  
مقدمه برای وصول به همان مراتب توحیدی که  
خداوند نصیب بندگانش کرده است ان شاء الله قرار  
بدهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد